

مذاکرات منطقه ای و جهانی عملی عاقلانه است اما ضرورت اصلی، تعامل با ملت ایران است

هموطنان عزیز! ملت شرافتمند ایران! وطنمان در شرایطی بس خطیر و موقعیتی متلاطم و دشوار گرفتار است. مام میهن در گردابی وحشتناک از بحران ها دست و پا می زند و از فرزندان یاری می طلبد. میهن ما در طی یک سال گذشته دو تهاجم و تجاوز آشکار خارجی با خسارات جانی و مالی بی سابقه را پشت سر گذاشته و صحنه هایی دلخراش مانند بمباران مدرسه در میناب و کشتار کودکان بی گناه همراه با تخریب های گسترده هزاران ساختمان و کشته شدن زنان و مردان بسیار از پیر و جوان گرفته تا نظامی و غیر نظامی را تجربه کرده است.

در داخل کشور نیز کاربدستان حکومت جمهوری اسلامی، در برخورد با معترضان به نابسامانی های اقتصادی و سیاسی به ویژه در دیماه، نهایت خشونت را به کار برده و هزاران نفر را در خیابان های سراسر کشور به خاک و خون کشیدند. افزون بر آن ماشین اعدام آنان نیز یک روز هم خاموش نمانده و بازداشت و زندانی کردن افراد، از اقسار مختلف به امری یومیه بدل شده است. در کنار این عدم امنیت و فقدان ثبات و پایداری در جامعه، گرانی و تورم باور نشدنی و روز افزون که تا حد مختل شدن کامل معیشت مردم پیشرفته، بیکاری و فقر عمومی، قطع اینترنت، بلاتکلیفی همگانی در این حالت پر ابهام نه جنگ و نه صلح و آتش بس نا پایدار، امکان هر فعالیت و حرکت اقتصادی و سیاسی را از همه سلب نموده است.

تجاوز و تهاجم قدرت های خارجی که به بهانه حمایت از مردم ایران صورت گرفت، یقینا به زیان ملت ایران تمام شده و به روند اعتراضات مدنی و قانونی ملت ایران به شدت آسیب وارد

نمود. فریب خوردگانی که به منظور موج سواری روی دریای اعتراضات به حق مردم، بیگانگان را به حمله به ایران دعوت کرده و فراخوان های نسنجیده با وعده های دروغین، را در هماهنگی با اربابان خود برای مردم صادر کردند، در تمامی فجایع صورت گرفته سهم دارند و باید پاسخگوی اعمال خائنه خود باشند. نا گفته نباید گذاشت که در طی تهاجمات صورت گرفته، نیروهای مسلح ایران و مدافعان حریم کشور و حفظ تمامیت ارضی آن، صرفنظر از بعضی عملیات غیر ضروری منجر به دشمن تراشی در منطقه، ایستادگی و مقاومتی در خور و ستودنی نسبت به متجاوزان از خود نشان دادند.

تجربیات یک سال گذشته آشکارا ثابت کرد که از راه جنگ و حمله خارجی و خشونت گزایی، ما ملت ایران هیچگاه به مردم سالاری و حاکمیت ملی نخواهیم رسید. برای نیل به آزادی و استقلال و استقرار حاکمیت ملی باید به مبارزات مدنی قانونمند، خشونت پرهیز اما فراگیر و گسترده روی آورد. جهت کسب موفقیت در این استراتژی کارساز، یقینا باید به شکل ها گروید و به تقویت آن ها همت گماشت. اقدامات فردی و پراکنده راه به جایی نمی برد و نتیجه ای به بار نخواهد آورد. سازمان های سیاسی و جوامع مدنی و اتحادیه های صنفی و سندیکا ها هستند که می توانند در این فرایند اثر گذار و نقش آفرین باشند.

جبهه ملی ایران هشت سال قبل در تاریخ پنجم مردادماه ۱۳۹۷ به حاکمیت جمهوری اسلامی پیشنهاد نمود که برای خیر و صلاح ایران، و توسعه و پیشرفت آن، و برای تأمین آینده ی سعادت مندانه این سرزمین، از پافشاری بر ایده های نا موفق و بر خورد خشونت آمیز

با اکثریت ملت ایران، دست برداشته و برای ایجاد یک وفاق ملی، سه گام بردارد. اول زندانیان سیاسی را در سراسر کشور آزاد نماید. دوم آزادی های اولیه و انسانی ملت ایران مانند آزادی احزاب و اجتماعات، آزادی مطبوعات و رسانه ها و آزادی انتخابات را محترم بشمارد. سوم این امکان را میسر نماید تا ملت ایران در یک انتخابات آزاد و منصفانه بتواند نمایندگان واقعی خود را به یک مجلس ملی حقیقی بفرستد که در آن مجلس بحران های عدیده کشور را بر رسی و ریشه یابی نموده و نظم و نسق صحیحی را برای آینده کشور ترسیم نمایند.

جبهه ملی ایران مجددا در تاریخ ۲۳ آبان ماه ۱۴۰۱ در اوج جنبش زن، زندگی، آزادی، پیشنهاد تشکیل یک کنگره ملی از نمایندگان احزاب، اتحادیه ها، سندیکا ها و جوامع مدنی را مطرح نمود تا بستر لازم برای تحول مسالمت آمیز و قانونمند را در جامعه ی متکثر ایران مهیا گرداند.

در شرایط کنونی کشور، پس از گذراندن دو جنگ و تحمل خساراتی عمده، شاهد گفتگوهای حکومت جمهوری اسلامی با طرف های درگیری و تعامل با آنان هستیم، ما ضمن تأیید و تأکید بر لزوم این مذاکرات و کوشش در جهت دور کردن آتش جنگ از کشور، یک بار دیگر به سردمداران حکومت جمهوری اسلامی گوشزد می کنیم که برای نتیجه بخش بودن تعاملات منطقه ای و جهانی، راه گفتگو با ملت ایران و توجه به خواسته های بر حق مردم این سرزمین را باز نمایند و راه تعامل با ملت را در پیش گیرند.

رژیم شاه و انقلاب ۵۷

و قدرت معنوی و فرهنگی رژیم شاه را به عنوان زانده ای از استعمار سرمایه داری غربی از بین برد. این عدم مشروعیت و ناتوانی فکری-فرهنگی رژیم در توجیه عملکرد خود زمینه های ظهور رهبری کارزماتیک شد. شاه با سرکوب احزاب و سازمان ها و روشنفکران و دانشگاهیان و شخصیت های سیاسی و سانسور مطبوعات و انسداد سیاسی گمان می کرد، همه چیز تحت کنترل و در ید قدرت او است. اما هم شخص او و هم عوامل سرکوبگر رژیم از قدرت روحانیت و شبکه گسترده مسجد و منبر غافل بودند. بسیاری از سردمداران انقلاب اسلامی در دانشگاه تدریس می کردند، با مسئول تدوین کتاب های درسی بودند. لذا اگر انقلاب ۵۷ را اشتباه و حتی انحراف بدانیم، تقصیر شخص محمد رضا شاه و رژیم او کمتر از انقلابیون ۵۷ نیست. شاه با اجرای نادرست اصلاحات ارضی موجب سیل گسترده مهاجرت روستائیان به کلان شهرها و پدیده حاشیه نشینی شد. سیل مهاجران حاشیه نشین، موجب شد تا نسلی سرگردان و بی ریشه تشکیل شود که برای رهایی از تهایی و جدا ماندگی به دنبال بازیابی هویت جمعی تاریخی خود باشند. همین جمعیت سرگردان حاشیه نشین شهری تبدیل به سربازان پیاده نظام انقلاب شدند و پس از انقلاب نیز در ارگان های مختلف پاسدار استبداد دینی شدند. پوپولیسم و کارزماتیسیم حاکم بر انقلاب، معلول شرایط سیاسی بود که رژیم شاه با کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ به وجود آورده بود. جز سران و رهبران حزب جمهوری اسلامی و روحانیون سنت گرا و انحصار طلبی و گروه های حاکم، هیچ کدام از انقلابیون، خصوصاً نیروهای ملی-مصدقی از هر طیف مسلمان تا سکولار خواستار چنین رژیمی نبودند. این رهبر انقلاب بود که با به قدرت رسیدن و با مشاهده حمایت توده های سرگردان شهری از انقلاب، به وعده های خود در پاریس پشت کرد. و... این نیروهای ملی-مصدقی بودند که در مقابل استبداد دینی ایستادند و هزینه دادند.

را فریب خورده و انقلاب ۵۷ را انحراف می دانند، تفکری خطرناک و استبدادی است، اما از خود نمی پرسند که چرا ملتی علیه خدمات شاه قیام کردند و فریب روحانیت را خوردند؟

آیا چیزی جز عملکرد نادرست و استبداد و سرکوب دانشگاه و روشنفکران و مشارکت ندادن نیروهای ملی و مردمی موجب مشروعیت زدایی از رژیم شاه نشده بود؟ انحراف انقلاب ۵۷ از مسیر و اهداف انقلاب و انحصار قدرت توسط روحانیون و حزب جمهوری اسلامی با کنار گذاشتن و حذف نیروهای ملی و پیروان مصدق با انواع ترندها از جمله با سرکوب های خشونت آمیز خرداد ۶۰ صورت گرفت. سلطنت طلبان نیروهای ملی و شخصیت های سیاسی و کلا نسل فعال در دوران انقلاب را مسئول این وضعیت می دانند. این در حالی است که این احزاب و شخصیت ها هم بر اصول و پرنسپ های ملی و دموکراتیک تاکید داشتند و هم بر اساس این اصول با اعدام های اول انقلاب و استبداد دینی مخالفت کردند و هزینه دادند. باز باید تاکید کرد که چرا سلطنت طلبان نمی خواهند و نمی توانند به این پرسش بنیادین پاسخ دهند که چرا یک ملتی متحد و یکپارچه علیه رژیم شاه قیام و آن نظام را سرنگون کرد؟ رژیم پهلوی با کودتای ۲۸ مرداد مشروعیت خود را به طور کلی از دست داد و امید به اصلاحات را به یأس تبدیل کرد و نشان داد که رژیمی اصلاح ناپذیر است. با دیکتاتوری پس از کودتا نیروهای سیاسی را ناگزیر به براندازی و انقلاب کرد. بسیاری از صاحب نظران از جهت منفی شاه رهبر انقلاب ۵۷ بود. علیرغم زندان و سرکوب و شکنجه مخالفان، به دلیل عدم مشروعیت، رژیم شاه توانایی مهار نیروهای سیاسی را از دست داده بود. خصوصاً اینکه روحانیت با مدارای رژیم شاه که تصور می کرد ترویج گرایشات اسلامی پادزهری برای نفوذ کمونیسم است از موقعیت استفاده کرده و از طریق شبکه گسترده مردمی به صحنه مبارزه با رژیم آمده بودند. عدم مشروعیت و خلأ قدرت به طور طبیعی موجب ظهور رهبری کارزماتیک می شود. در اصل کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ از رژیم شاه سلب مشروعیت کرد

رضا شاه و محمد رضا شاه با اراده قدرت های استعماری، مشخصاً انگلستان و پس از آن آمریکا با کودتا به قدرت رسیدند و با حمایت آنها قدرت خود را تثبیت کردند. هم رضا شاه با کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ و هم محمد رضا شاه خصوصاً پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ علیرغم نوسازی و مدرنیزاسیون بدون مدرنیته، استبداد تاریخی قبل از مشروطه را بازسازی کردند. زیر پا گذاشتن اهداف و آرمان ها و قوانین مشروطیت و خودکامگی غیر قانونی سلسله پهلوی، موجب تحریک و قدرت گرفتن مشروطه خواهان و قدرت گرفتن روحانیت پوپولیست و بنیاد گرا شد. نقض قانون اساسی مشروطیت و خودکامگی غیر قانونی سلسله پهلوی، علیرغم برخی از خدمات، برای آنان مشروعیت نیاورد. به همین دلیل در جنگ جهانی دوم علیرغم اعلام بی طرفی، ایران بدون هیچ مقاومتی اشغال می شود و رضا شاه به اراده انگلستان بدون اینکه آب از آب تکان بخورد و یا موجب اعتراضات مردمی شود، به جزیره موریس تبعید می شود و با اما و اگرهای بسیار محمد رضا پهلوی را به جای او بر کرسی قدرت می نشانند.

محمد رضا شاه نیز همان روال خودکامگی رضا شاه را ادامه داد. به خاطر اینکه فردی ضعیف النفس بود از هر فرد توانایی می ترسید. او حتی علی امینی را نیز تحمل نکرد. کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ علیه حکومت ملی و مردمی مصدق رهبر ملی کردن صنعت نفت، به طور کلی مشروعیت را از رژیم شاه سلب کرد. تاسیس ساواک و سرکوب های پس از کودتا و عدم تحمل احزاب و نیروهای مشروطه خواه و اصلاح طلبی مثل جبهه ملی ایران یکی از عوامل مهمی بود که نسل جوان ایران را ناگزیر کرد که به سمت و سوی مبارزه مسلحانه و خشونت آمیز و انقلابی بروند. سلطنت طلبان با عملکرد استبداد دینی جمهوری اسلامی هم تلاش می کنند، استبداد پهلوی را توجیه کنند و از آن نظام اتویا بسازند و هم با این استدلال مخدوش انقلاب ۵۷ را انحراف و نمک شناسی ملت بخوانند و هم همه احزاب و شخصیت های انقلاب ۵۷ را خائن و دشمن ملت بخوانند و با تحقیر و تمسخر از پنجاه و هفتی ها نام می برند. اگر چه این ادعای سلطنت طلبان که ملت ایران

به نام سخن در زبان آفرین

جبهه ی ملی ایران در گذشت او را به همه ی باشندگان حوزه ی فرهنگ و تمدن ایران زمین تسلیت می گوید و امید می ورزد که دیگر کوشندگان عرصه ی فرهنگ، چراغ پر فروغ پژوهش های او را فروزان نگاه دارند.

جبهه ی ملی ایران
۱۴۰۴/۱۲/۱۰

به تصحیح و تبیین و تفسیر شاهنامه و ترجمه ی آن به زبان های دیگر و نگاشتن مقاله های وزین و روشمند علمی برای شناساندن دقیق تر و دانش ورانه تر این میراث گرانبهای فرهنگی مصروف ساخت، که بی گمان خدمتی بیتا به روان جامعه ی ایرانی است. استاد دکتر جلال خالقی مطلق کوشنده ی بی ادعا و متخلق و دانشمند پژوهنده ی این وادی بود. سرمایه ای ملی که ارجگزاریش وظیفه ای فرهنگی است.

همه مرگ را بیم برنا و پیر
به رفتن خرد بادمان دستگیر
شاهنامه پژوه گرانسنگ استاد دکتر جلال خالقی مطلق در گذشت. بی شک، "مرگ چنین خواجه نه کاریست خرد".
گزاف نیست اگر بگوییم به عنوان یک ایرانی، شکوفایی زبان و فرهنگ خود را وامدار چنین بزرگ مردی هستیم، که برای پاسداشت شاهنامه ی سی سال سروده شده، سند بیتیای فرهنگ ملی ایرانی، افزون بر نیم قرن از عمر خود را

از اعتراض تا سرکوب

ناملی بر جنبش های اجتماعی ایران و فاجعه دی ماه ۱۴۰۴

تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران پس از انقلاب ۱۳۵۷ را می توان تاریخ تکرار بحران هایی دانست که در هر مقطع با صورت بندی تازه ای خود را آشکار کرده اند. در این میان، جنبش های اعتراضی یکی از مهم ترین شیوه های بیان نارضایتی اجتماعی بوده اند؛ جنبش هایی که گاه با مطالبات مشخص صنفی و اقتصادی آغاز شده اند و گاه از همان ابتدا رنگ و بوی سیاسی و فرهنگی داشته اند، اما تقریباً همگی در یک ویژگی مشترک بوده اند: تلاش برای گشودن فضایی تازه در مناسبات میان قدرت حاکم و جامعه.

اعتراض به حجاب اجباری و محدودیت آزادی های فردی در نخستین سال های پس از انقلاب، اعتراض جبهه ی ملی به لایحه ی قصاص و نقد قانون اساسی و ولایت فقیه که به حکم ارتدادش انجامید، اعتراض های دانشجویی و جنبش ۱۸ دی ماه ۱۳۷۸، جنبش اصلاحات، جنبش سبز، اعتراضات دی ماه ۱۳۹۶، آبان ۱۳۹۸ و سرانجام جنبش «زن، زندگی، آزادی»، هر یک گرچه در بسترهای تاریخی متفاوتی شکل گرفته اند، اما همگی بازتاب تنش میان خواست های جامعه و سازوکارهای قدرت سیاسی بوده اند.

سال های نخست پس از انقلاب، با فروپاشی نظم سیاسی پیشین و رقابت نیروهای انقلابی برای تثبیت قدرت همراه بود. در این دوره، بخش هایی از جامعه در برابر سیاست هایی چون حجاب اجباری، حذف سازمان یافته نیروهای سیاسی دگراندیش و محدودیت های فزاینده آزادی های مدنی واکنش نشان دادند. اعتراضات زنان، نیروهای سیاسی و برخی گروه های اجتماعی، عمدتاً حول مطالباتی چون آزادی های فردی، مشارکت سیاسی و حقوق شهروندی شکل گرفت، اما با روند تدریجی تمرکز قدرت و حذف رقبا ی سیاسی، فضای عمومی بیش از پیش بسته شد و امکان فعالیت آزادانه نیروهای اجتماعی کاهش یافت. دهه ۱۳۶۰ را می توان دهه سرکوب و سکوت نامید. جنگ ایران و عراق، شرایط امنیتی و انسداد کامل فضای سیاسی موجب شد که بخش عمده ای از اعتراضات یا به زیرزمین رانده شوند یا در اشکال پراکنده و محدود ادامه یابند. در این دوره، جامعه بیش از آنکه به تغییر بیندیشد، درگیر بقا و گذران زندگی بود و هرگونه مخالفت سازمان یافته با هزینه های سنگین همراه می شد. نمونه ی آن سرکوب شماری از نیروهای پیرو مصدق در جمعیت دفاع از حاکمیت ملت ایران بود.

با پایان جنگ و آغاز سیاست های تعدیل اقتصادی در دهه هفتاد، اشکال تازه ای از اعتراض پدیدار شد. شورش های شهری مشهد و اعتراضات حاشیه نشینان، نشانه هایی از ظهور شکاف های اجتماعی و طبقاتی جدید بودند. فقر شهری، نابرابری اقتصادی و احساس محرومیت نسبی، گروه های فرودست را به کنش های اعتراضی کشاند. این اعتراضات اگرچه فاقد سازماندهی سیاسی مشخص بودند، اما نشان دادند که توسعه اقتصادی بدون گسترش مشارکت اجتماعی و سیاسی، می تواند به افزایش تنش های اجتماعی بینجامد.

پیروزی جریان اصلاحات در سال ۱۳۷۶ با وعده ای تازه برای تغییرات تدریجی و مسالمت آمیز همراه شد. با این حال، رخدادهایی چون توقیف گسترده مطبوعات و حمله به کوی دانشگاه در تیرماه ۱۳۷۸، محدودیت های ساختاری این مسیر را آشکار ساخت. جنبش دانشجویی که با مطالباتی چون آزادی بیان و حقوق مدنی شکل گرفته بود، با سرکوب مواجه شد و از همان زمان این پرسش در فضای عمومی ایران مطرح شد که آیا اصلاحات در چارچوب ساختار موجود امکان تحقق دارد یا نه.

جنبش سبز در سال ۱۳۸۸ نقطه عطف دیگری در تاریخ معاصر ایران

بود. میلیون ها نفر در اعتراض به نتایج انتخابات ریاست جمهوری به خیابان ها آمدند و بر حق رأی، قانون گرایی و شفافیت تأکید کردند. این جنبش، که ستون هایش عمدتاً بر طبقه متوسط شهری و نیروهای مدنی استوار بود، به رغم گستردگی و مسالمت آمیز بودن، با سرکوب روبه رو شد. حصر رهبران جنبش و محدود شدن فضای عمومی، بسیاری از شهروندان را نسبت به امکان تغییر از طریق سازوکارهای انتخاباتی دچار تردید کرد.

از نیمه دوم دهه نود، شکل تازه ای از اعتراضات ظهور یافت. دی ماه ۱۳۹۶ و آبان ۱۳۹۸ بیش از آنکه بر مطالبات سیاسی کلاسیک استوار باشند، از دل بحران های اقتصادی و معیشتی سربرآوردند. افزایش بیکاری، تورم، گسترش فقر و کاهش امید به آینده، گروه های اجتماعی جدیدی را وارد میدان اعتراض کرد. این اعتراضات، که اغلب فاقد رهبری متمرکز بودند، به تدریج از مطالبات اقتصادی فراتر رفتند و مضامین سیاسی و ساختاری نیز در آن ها برجسته شد.

جنبش «زن، زندگی، آزادی» در سال ۱۴۰۱ را می توان نقطه اوج تحولات چند دهه اخیر دانست. این جنبش که در پی مرگ مهسا امینی شکل گرفت، تنها اعتراضی به یک رویداد مشخص نبود، بلکه بیانگر اعتراضی عمیق تر به نظم سیاسی، فرهنگی و اجتماعی موجود بود. حضور گسترده زنان، حمایت اقشار مختلف جامعه، استمرار مقاومت مدنی و گسترش همبستگی میان نسل ها، ویژگی هایی بودند که این جنبش را از بسیاری از اعتراضات پیشین متمایز می کرد.

با این همه، اگر به مجموعه این رخدادهای بنگریم، درمی یابیم که علی رغم تفاوت های زمانی و زمینه ای، نوعی تداوم تاریخی در آن ها وجود دارد. احساس بی عدالتی، محدودیت مشارکت سیاسی، بحران های اقتصادی، شکاف های اجتماعی و نبود سازوکارهای مؤثر گفت و گو میان دولت و جامعه، در اشکال مختلف خود را بازتولید کرده اند. از این منظر، دی ماه ۱۴۰۴ را نیز نمی توان رخدادی منفرد یا گسسته از گذشته دانست؛ بلکه باید آن را در امتداد این تاریخ پرتنش و پیچیده فهمید؛ تاریخی که در آن، اعتراض و سرکوب به دو مؤلفه تعیین کننده مناسبات دولت و جامعه در ایران معاصر تبدیل شده اند. هر چند برخی کوشیدند با حمایت بعضی دولت های بیگانه و رسانه های مزدور آنان، روی موج اعتراضات مردم سوار شوند و سعی در مصادره جنبش داشته باشند که این دخالت نسنجیده آنان موجب بروز سرکوب خشن و شدید جنبش و صدمات سنگین به حرکت تحول خواهی ملت ایران گردید.

اگر جنبش های اعتراضی سه دهه اخیر ایران را در کنار یکدیگر قرار دهیم، با وجود تفاوت های فراوان در زمینه های تاریخی، ترکیب نیروهای اجتماعی و شکل مطالبات، می توان شماری ویژگی های مشترک را در آن ها مشاهده کرد. این ویژگی ها نه تنها به فهم بهتر هر جنبش یاری می رسانند، بلکه نشان می دهند که اعتراض در ایران معاصر، بیش از آنکه واکنشی مقطعی به یک رویداد باشد، بخشی از فرایند طولانی و پیچیده تحول جامعه و مناسبات آن با قدرت سیاسی است.

در بخش بزرگی از این جنبش ها، گفت و گویی مؤثر میان حاکمیت و معترضان شکل نگرفته است. معترضان غالباً احساس کرده اند که مطالباتشان شنیده نمی شود و نهادهای رسمی نیز در بسیاری موارد، اعتراضات را بیش از آنکه مسئله ای اجتماعی یا سیاسی بدانند، به مثابه موضوعی امنیتی تلقی کرده اند. چنین وضعیتی موجب شده است که شکاف میان دولت و جامعه در دوره های مختلف عمیق تر شود و امکان

دستیابی به راه حل های مبتنی بر گفت و گو و مصالحه کاهش یابد. آنچه دی ماه ۱۴۰۴ را از بسیاری رخدادهای پیشین متمایز می کند، صرفاً شمار قربانیان نیست، بلکه سازمان یافتگی سازوکار سرکوب و تداوم آن در سطوح مختلف است. از به کارگیری نیروهای متعدد امنیتی و انتظامی گرفته تا محدودسازی شدید جریان اطلاعات، بازداشت های گسترده، فشار بر خانواده های قربانیان و تلاش برای کنترل روایت ها، اعدام ها و ... همگی به عنوان اجزای یک الگوی فراگیر سرکوب توصیف می شوند؛ الگویی که هدف آن نه فقط پایان دادن به اعتراضات خیابانی، بلکه مدیریت حافظه جمعی و تعیین معنای رخدادهای نیز هست. در این میان، نقش نیروهای مدنی اهمیتی اساسی دارد. تجربه دهه های اخیر نشان داده است که احزاب سیاسی، چه در درون و چه در بیرون از قدرت، همواره قادر به نمایندگی همه مطالبات جامعه نبوده اند. در مقابل، کنشگران مدنی، فعالان حقوق بشر، نویسندگان، هنرمندان، روزنامه نگاران، تشکلهای صنفی و جنبش های اجتماعی، در بسیاری از مواقع توانسته اند حافظ حافظه جمعی و حامل مطالبات جامعه باشند.

جنبش دادخواهی، تلاش برای لغو تبعیض، دفاع از حقوق زنان، مبارزه با مجازات اعدام، حمایت از آزادی بیان و کوشش برای حفظ فضای گفت و گوی مدنی، نمونه هایی از این کنشگری اند. اهمیت این نیروها در آن است که می کوشند سیاست را از انحصار قدرت خارج کنند و آن را به عرصه ای برای مشارکت شهروندان بدل سازند.

همزمان، باید نسبت به هرگونه مصادره سیاسی این جنبش ها هوشیار بود. خون قربانیان نباید به سرمایه ای برای رقابت گروه های قدرت تبدیل شود. هیچ جریان سیاسی، صرفاً به دلیل مخالفت با حکومت، حق ندارد خود را مالک رنج مردم یا نماینده انحصاری آنان بداند. تجربه تاریخی نشان داده است که اقتدارگرایی، تنها در درون حکومت ها زاده نمی شود؛ گاه در میان مخالفان نیز بازتولید می شود، آنجا که تکثر نفی می شود، منتقدان خاموش می شوند و رهایی جامعه در وجود فرد یا گروهی خاص خلاصه می گردد. خون شویان و خون فروشان متحدان ناگفته هستند. کسانی که با رویا فروشی و وعده ی کمک در راه است و صحبت از ۵۰ تا ۱۵۰ هزار نیروی نظامی وفادار کردند و بدون هیچ تحلیل و درکی از اوضاع ایران از تسخیر خیابان گفتند و توهمی آفریدند، که نه تنها پاسخگویی نیستند بلکه «از تلفات در جنگ» سخن می گویند! بر مبنای چه منطقی جنبشی اعتراضی جنگ خوانده می شود تا حاکمیتی توتالیتر را برای خشونت نظامی و اعدام توجیه کند و کشتگان را جزو آمار تلفات به شمار آوردن برای رزمه ی سیاسی

یک جریان وابسته به بیگانه چه هدفی را دنبال می کند؟! آینده ایران، اگر قرار است آینده ای آزاد و انسانی باشد، نه بر بنیاد انتقام، بلکه بر پایه حقیقت، عدالت و آشتی ملی ساخته خواهد شد. چنین آینده ای تنها زمانی ممکن است که حافظه قربانیان زنده بماند، دادخواهی به فراموشی سپرده نشود و نیروهای مدنی بتوانند مستقل از هر قدرت سیاسی، به دفاع از کرامت انسان ادامه دهند.

دی ماه ۱۴۰۴، فارغ از هر داوری سیاسی، بخشی از حافظه جمعی ایرانیان شده است. نام کشته شدگان، رنج بازماندگان و آرزوی جامعه برای آزادی و عدالت، دیر یا زود راه خود را در تاریخ خواهد یافت؛ زیرا حافظه انسان ها را می توان سرکوب کرد، اما نمی توان برای همیشه خاموش ساخت.

اصول اعتقادی جبهه ملی ایران برگرفته از اساسنامه

اصل اول- حفظ تمامیت ارضی و یکپارچگی مبهنی، استقلال سیاسی و استقرار حاکمیت ملی برخاسته از اراده عمومی ملت ایران در نظام جمهوری مبتنی بر اصول دموکراسی، حقوق بشر و حاکمیت قانون.

اصل دوم- تلاش برای تأمین و حفظ حقوق و آزادی‌های اساسی مردم ایران به‌ویژه آزادی عقیده و بیان، آزادی احزاب، انتخابات، مطبوعات و کوشش برای برقراری تساوی حقوق زن و مرد و موازین حقوق بشر.

اصل سوم- تأکید بر جدایی دین از حکومت به منظور فراهم نمودن امکان بهره‌مندی از تمامی توان ملی و مردمی جامعه ایران.

اصل چهارم- استقرار عدالت اجتماعی و بالا بردن سطح رفاه عمومی از طریق رشد تولید و افزایش اشتغال و توزیع عادلانه درآمد ملی.

اصل پنجم- صیانت از حقوق شهروندی برابر و حمایت از اعتقادات، آداب و رسوم، و فرهنگ و هنر اقوام و همه‌ی مردم ایران. اصل ششم- تقویت، پاسداری و گسترش زبان فارسی به‌عنوان زبان ملی و رسمی و مشترک ایرانیان ضمن احترام و تأکید بر محافظت از زبان‌ها و گویش‌های مختلف اقوام ایران زمین.

اصل هفتم- اتخاذ سیاست خارجی مستقل جهت حفظ مصالح و منافع ملی (موازنه منفی) و حفظ تمامیت ارضی کشور، پشتیبانی از اصول و هدف‌های منشور ملل متحد و دوستی و احترام متقابل با همه ملت‌ها و کشورها به‌ویژه کشورهای منطقه، و مخالفت با هرگونه تروریسم فردی و گروهی و دولتی.

اصل هشتم- حفاظت و حراست از محیط زیست کشور به‌ویژه نگهداری از جنگل‌ها، مراتع، رودخانه‌ها، تالاب‌ها، حیات وحش، و هوای پاک بر اساس اصول علمی و سیاست‌گذاری صحیح و کارشناسی شده.

وطن وطن خجسته‌فر سرای دلگشای من
خجسته زادگاه من، سرای زندگانیم
دل‌آوران نامیت ز پشت باره‌ی قرون
وطن بزی در این جهان به افتخار جاودان
سرای پرشکوه من دیار دیربای من
به دامن تو رشد من، سزای تو ثنای من
نهاده گوش‌هوش خود به دلنشین نوای من
اگر نه بهر پاس تو چه حاصل از بقای من
استاد عبدالعلی ادیب برومند

یادی از ۲۹ خرداد «روز خلع ید»

روح ایرانی از ماورای تاریخ کهن چندین هزار ساله‌اش از نو درخشیدن گرفت. نه تنها روح ایرانی در آن دوره با شکوه در نهضت ملت ایران و در چهره تابان دکتر مصدق درخشیدن گرفت. اکنون پس از گذشت هفتاد و سه سال نام، یاد و راه آن رادمرد مرزها را درنوردیده و در گستره تمدن بشری طنین‌افکن شده است.

یاد، نام و راه آن رادمرد بزرگ ایرانی و بشریت مانند ایران زمین جاویدان باد. اکنون به سخنان دکتر مصدق به مناسبت خلع‌ید را نگاه کنیم:

« امروز روزی است که ما ایرانیان می‌توانیم صفحه جدید و مقدسی در حیات سیاسی اجتماعی خود باز کنیم و پس از پنجاه سال سلطه انگلستان دوره نوینی را در برابر جهانیان و نسل آینده آغاز کنیم. رشد و نبوغ سیاسی شما مردم ایران امروز را مبدأ تحول و نهضت اصلاحی آینده قرار می‌دهد. من تردید ندارم که شما هموطنان عزیزم آن طریق را انتخاب خواهید کرد که با شرافت ایرانی و غرور ملی و احساسات وطنی مطابقت دارد، باید بیکار دیگر به دنبالی که چشم دقت به سوی ما دوخته است نشان دهیم که لیاقت حفظ موارث گرانها و بر عظمت نیاکان خود را داریم و می‌خواهیم کاملاً آزاد و فارغ از تحریکات و دسایس این و آن زندگانی قرین عزت و احترام و سربلندی را در پیش بگیریم. آوازه همت و عزم خلل‌ناپذیر شما در گسستن زنجیرهای استعمار اقتصادی، به گوش جهانیان رسیده است و خواهد رسید و همه خواهند دانست که روح ایرانی از ماورای تاریخ کهن چندین هزارساله‌اش از نو درخشیدن گرفته و روزهای زبونی و ضعف و ناتوانی خویش را اینک پشت سر گذاشته است. هیچ چیز جز اراده آهنین شما نمی‌توانست این زنجیرهای جان فرسا و گران را از میان بردارد.»

دولت ملی دکتر مصدق در روز دهم اردیبهشت ۱۳۳۰ آغاز به کار کرد. تنها ۵۰ روز از شروع کار دولت ملی سپری شده بود که در روز ۲۹ خرداد ۱۳۳۰ دولت ملی، برنامه اصلی دولت خود یعنی ملی کردن نفت را جامه عمل پوشاند. در این روز هیات مدیره ایرانی شرکت ملی نفت ایران در آبادان جانشین هیات مدیره انگلیسی شرکت نفت ایران و انگلیس شد و پرچم انگلیس از فراز تاسیسات نفتی به زیر کشیده شده و پرچم ایران به جای آن به اهتزاز در آمد.

هر چه زمان می‌گذرد جهان بیشتر به عظمت خدمت دکتر مصدق به ایران و جهان پی می‌برد. در روزگار تیره و تاری که ایران عزیز زیر تجاوز بیرحمانه دو قدرت نظامی، مواجه بود، برای بسیاری از ملی‌گرایان راستین، میراث دکتر مصدق بیشتر مورد توجه قرار گرفت. در چند تظاهراتی که در اروپا و آمریکا بر علیه تجاوزگری آمریکا و اسرائیل برگزار شد، تصویر دکتر مصدق در دستان تظاهرکنندگان قرار گرفته بود. در برخی از شعارها و متن‌هایی که زیر تصاویر این رادمرد قرار گرفته بود، دقیقاً بیان افکار و عقاید ایشان بود. دیدن این تصاویر نوری در تاریکی بود و امید و مقاومت را در بین ملی‌گرایان، بارور کرد. «برنی سندرز» سناتور آمریکایی در چند تظاهرات ضد ترامپ و ضد جنگ، افکار دکتر مصدق را ضمن سخنرانی خود بیان می‌کرد. این موجب افتخار هر ایرانی است که سخنانی که بیش از هفتاد سال پیش توسط آن رادمرد بیان شد، اکنون در دل آمریکا که نقش اصلی را در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و بسیاری از بلاها در این هفتادوسه ساله ایران داشته، این‌گونه درخشیدن گرفته است. دکتر مصدق تنها نماد استقلال ملی و آزادی ایران زمین نیست، بلکه گفتمان او نمادی از نفی هرگونه مداخله و قدرت‌طلبی قدرت‌ها و ابرقدرت‌ها است. دکتر مصدق به مناسبت «خلع ید» از شرکت نفت انگلیس و ایران در ۳۰ خرداد ۱۳۳۰، گفت که «اکنون

کودکان، قربانیان معصوم جنگ و سرکوب

حقوق بشری خواستار روشن شدن مسئولیت این حمله و انجام تحقیقات شفاف و بی‌طرفانه شده‌اند و تا کنون نهادهای قانونی بین‌المللی برای رسیدگی به این جنایات علیه کودکان واکنشی عملی نشان نداده‌اند. حمایت از کودکان در زمان جنگ و صلح از بنیادی‌ترین تعهدات دولت‌ها و طرف‌های مخاصمه است. کنوانسیون حقوق کودک، کنوانسیون‌های ژنو و اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی بر اصل تفکیک میان اهداف نظامی و غیرنظامی و ممنوعیت حمله به مدارس و کودکان تأکید کرده‌اند. نقض این اصول، صرف‌نظر از اینکه مرتکب آن چه دولتی یا چه نیرویی باشد، نه‌تنها مسئولیت اخلاقی بلکه مسئولیت کیفری بین‌المللی نیز به همراه دارد.

کودکان کشته‌شده در اعتراضات دی ماه یا جنبش زن زندگی آزادی، دانش‌آموزان میناب و کودکان لامرد، تنها آمار نیستند. هر یک جهانی از امکان‌ها و آینده‌هایی بودند که از میان رفتند. دفاع از حقوق آنان، پیش از آنکه موضعی سیاسی باشد، وظیفه‌ای انسانی و اخلاقی است.

کشته شدن کودکان، چه در اعتراضات خیابانی و چه در جنگ، تنها یک تراژدی انسانی نیست؛ بلکه آزمونی برای وجدان اخلاقی و نظام حقوقی جهان است. در ایران سال‌های اخیر، کودکان بارها در متن خشونت قرار گرفته‌اند؛ از جنبش «زن، زندگی، آزادی» و جنبش اعتراضی دی ماه تا جنگ دوازده‌روزه بهار ۱۴۰۴ و جنگ ۴۱ روزه. چند ماه بعد، در ۹ اسفند ۱۴۰۴، حمله هوایی به مدرسه ابتدایی دخترانه «شجره طیبه» در میناب یکی از مرگبارترین حملات به یک مرکز آموزشی در دهه‌های اخیر را رقم زد. بر اساس گزارش‌های منتشرشده از سوی عفو بین‌الملل و رسانه‌های بین‌المللی، بیش از یکصد کودک و معلم در این حمله کشته شدند و برخی منابع شمار قربانیان را بین ۱۶۸ تا ۱۷۵ نفر برآورد کرده‌اند. کارشناسان حقوق بین‌الملل، شورای حقوق بشر سازمان ملل و سازمان‌های حقوق بشری تأکید کرده‌اند که مدارس، به‌عنوان اماکن غیرنظامی، از حمایت ویژه برخوردارند و حمله عمدی یا بی‌ملاحظه به آن‌ها می‌تواند مصداق جنایت جنگی باشد. در لامرد نیز حمله‌ای به یک مجموعه ورزشی غیرنظامی دست‌کم ۲۱ کشته، از جمله چند کودک، بر جای گذاشت. تحقیقات مستقل رسانه‌ای و

سپاس
تجهم‌لی ایران

نشریه داخلی پیام جبهه ملی ایران

با یاد

دکتر مهدی آذر و اصغر پارسا

<http://jebhemeliiran.org>

E-mail: info@jebhemeliiran.org